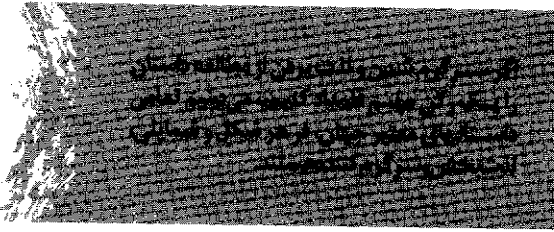


مقاله

دانشگاه اصفهان
پژوهشی
کامیارشیرازی

پروژه‌های پژوهشی و مطالعات فرسنگی
رتال جامع علوم انسانی



این مجلات را زیر گروه «ادبیات تفاله خمیر» (Pulp literature) می‌نامیدند.

لازم به ذکر است که در میان داستانهای درج شده در این گونه مجلات، داستانهای پلیس از بالاترین سهم برخوردار بودند. پیش از ظهور تلویزیون، این گونه داستانها توانسته بودند مخاطبان بی‌شماری را جلب کنند. این در حالی بود که منتقدین، بیشتر به آثار چارلز دیکنز و سایر نویسندگان مثل او توجه نشان می‌دادند و داستانهای دنباله‌دار آنها را که صرفاً برای تفریح مردم خلق شده بودند نقد و بررسی می‌کردند.

در آن زمان، چارلز دیکنز هنوز به‌عنوان یک نویسنده مشهور و بزرگ شناخته نشده بود. او تنها توانسته بود آثارش را در کوتاه‌ترین زمان به فروش برساند و در میان سایر نویسندگان هم‌سنخ خود، پیشرو باشد.

به همین دلیل، برخی منتقدین امیدوارند که داستانهای جنایی و پلیسی، روزی بتوانند در گروه داستانهای ارزشمند اخلاق‌گرایان قرار گیرند و در لابه‌لای حوادث داستانی، به بیان مضامین مهم و معنوی بپردازند.

باید به این مسئله توجه داشت که همه عناصر موجود در داستانهای پلیسی و جنایی چون خشونت، قتل، خیانت، طرح مبانی اخلاقی و معنوی، انتقام... در تمامی آثار، از افسانه‌ها و حکایات گرفته تا داستانهای مدرن، وجود داشته است.

چنین مضامینی می‌تواند عامل بروز حوادث و حرکت پیش‌برنده داستان به جلو باشند. در عین حال حضور عناصر یاد شده باعث می‌گردد تا حالت تعلیق مناسبی در داستان ایجاد گردد.

همین مسئله باعث می‌گردد تا خواننده پایبند داستان شود و تا پایان راه، داستان را رها نسازد. چرا که می‌خواهد بداند بعد از آن، چه اتفاقی قرار است رخ دهد.

نویسنده این قبیل آثار، تنها کافی است خواننده را همواره کنجکاو نگاه دارد. در چنین شرایطی است که او تا پایان، کتاب را نخواهد بست.

انسان غالباً در زندگی روزمره خود، همچون کارآگاهی است که مدام قصد دارد مسائل رمزآمیز را حل کند و سر از کار دیگران درآورد. انسان همچنین علاقه‌مند به کشف ناشناخته‌هاست، و از پیدا کردن مفاهیم نهفته در لابه‌لای واژگان و نمادها نیز لذت می‌برد.

جولیان سیمونز (Julian Symons)، نویسنده مشهور داستانهای جنایی، افسانه «شنل قرمزی» را در گروه داستانهای جنایی می‌داند که در آن، میل به قتل و جنایت وجود دارد. چرا که گرگ به سراغ مادر بزرگ شئل قرمزی می‌رود و او را می‌بلعد، و بعد به جای مادر بزرگ در تخت‌خواب می‌خوابد تا شئل قرمزی را هم بخورد.

او معتقد است: در آثار کلاسیک ماندگار چون «هاملت»، «مکبث» و «ادیسسه» و... نیز عناصری چون قتل، خیانت، توطئه، نیرنگ، شک و گمان وجود دارند، و اتفاقاً به‌عنوان ضروری‌ترین عناصر داستانی به حساب می‌آیند.

سی - دی - لوئیز (C. Day - Lewis) نویسنده داستانهای پلیسی بر این

چرا مطالعه داستان جنایی و پلیسی اصول‌گرایانه می‌تواند برای شما مفید باشد؟ شاید به دلیل وجود عنصر ترازدی است و یا واکنش حسی مناسبی که بعد از وقوع حوادث غم‌انگیز پدید می‌آید. شاید هم به دلیل تقابل نیروهای پلید و پاک است و راههای مختلفی که در این مسیر پیش روی انسان قرار می‌گیرد، تا در پایان بهترین راه را برگزیند. با تمامی این اوصاف، در داستانهای پلیسی و جنایی خواننده با سوالات بی‌شماری مواجه می‌شود. اگر داستان خوب طراحی شده باشد، خواننده می‌تواند به کالبد پلیس و کارآگاه جنایی وارد شده یا پشت‌سر او قرار گیرد و قدم به قدم تا کشف جنایت یا دستگیری سارقین... پیش رود.

مسائل مطرح شده در این گونه آثار می‌تواند به سهم خود بسیار جدی و حساس باشد، هر چند که عنصر سرگرم شدن و وقت‌گذرانی، بخشی از این ژانر ادبی را تشکیل می‌دهد.

معمولاً داستانهای جنایی صرفاً مورد استقبال منتقدین و مجلات تحلیلی کتاب قرار نمی‌گیرند و از آنها به‌عنوان یک ژانر سطح پایین یاد می‌شود. این افراد بر این باورند که داستان جنایی و پلیسی معمولی تنها برای وقت‌گذرانی و سرگرمی مفید است؛ چرا که در این گونه آثار، مفاهیم پیچیده، فنون و صناعات ادبی و نکات و ایده‌های ارزشمند وجود ندارد که قابل تحلیل باشد. این در حالی است که در بسیاری از رمانهای ادبی ارزشمند، قتل و جنایت هم صورت می‌پذیرد، و اتفاقاً، قتل و جنایت مهم‌ترین حادثه داستانی قلمداد می‌شود؛ همچون داستان «جنایت و مکافات» داستایوفسکی، نویسنده روسی.

اگر سرگرم شدن و لذت بردن از مطالعه داستان را یک رکن مهم قلمداد کنیم، می‌بینیم تمامی داستانهای معتبر جهان، در هر شکل و شکلی، لذت‌بخش و سرگرم‌کننده هستند.

در تمامی این داستانها هم جنبه سرگرمی مطرح است و هم جنبه آموزشی.

مطالعه داستان به انسان آرامش می‌بخشد. او را حتی برای مدتی کوتاه، از ضمیر خودآگاه فعال دور می‌سازد و به دنیای دیگری می‌برد که انسانها و موجودات آن در موقعیتهای متفاوت و یا یکسانی با او قرار دارند.

داستان خوب اصولگرایانه می‌تواند انسان را با دنیای درونش آشنا بسازد و هویت اصلی او را برملا سازد. در عین حال که به جهان پیرامون انسان و تمامی ابعاد زندگی بشر نیز توجه می‌کند و تجربیات او را منعکس می‌سازد. داستان می‌تواند به انسان توانمندیهای درونی‌اش را بشناساند، تا او شاکر و قدردان خداوند باشد.

با تمامی این تفاسیل، در مقطعی از تاریخ، حداقل در کشور انگلستان، داستان جنایی و پلیسی به همراه برخی ژانرهای داستانی چون داستان علمی و تاریخی، به‌طور کلی از گردونه داستانهای ادبی ارزشمند خارج شدند. داستانهایی که گمان می‌رفت دارای مفاهیم پیچیده و مهمی بودند که از چشمان عموم پنهان مانده بود.

بسیاری از پژوهشگران عرصه ادبیات، به این نتیجه رسیده‌اند که داستان «تفاله خمیر» (Pulp Fiction) فرزند خلف داستانهای دنباله‌داری است که توسط نویسندگانی چون چارلز دیکنز، سر آرتور کونان دویل (Conan Doyle) و Sir Arthur (دیگران خلق شدند. داستان «تفاله خمیر» به داستان کوتاهی اطلاق می‌گردد که زمانی در مجلات ارزان منتشر می‌شدند.

این مجلات همواره آثار و مطالب بسیار پائینی را که برای عوام مناسب بودند منتشر می‌ساختند. این مجلات از کاغذهای بسیار ارزان قیمت استفاده می‌کردند که از تفاله خمیر چوب مهیا می‌شد. به همین دلیل، این گونه آثار را داستان تفاله خمیر، و کلیه آثار ادبی درج شده در

عین آموزش، باید سرگرمی و لذت از مطالعه را هم به خواننده انتقال دهد. تمامی داستانهای معتبر جنایی، تحت تأثیر فرهنگ، سنن، باورهای مردم و... شکل می‌گیرند و قوام می‌یابند. نویسنده این‌گونه آثار، نباید داستان خود را در فضای بیگانه با کشور و فرهنگ خود خلق کند.

تا پیش از جنگ جهانی دوم، بیشتر مخاطبین داستانهای جنایی، طبقه متوسط جامعه بودند. در آن زمان، مردم با مقولاتی چون جنگ، کشتار، بمباران، خیانت، جاسوسی، تیردهای خیابانی، اعدام و... آشنا نبوده، عیناً شاهد رویدادهایی از این دست نبودند. پیش از وقوع جنگ، اروپاییان نمی‌توانستند حتی وقوع قتل و جنایت هول‌انگیزی را که در آینده نزدیک قرار بود رخ دهد پیش‌بینی کنند. در آن زمان، مردم از شنیدن نام گروههای سیاسی چون آنارشیست، فاشیست، کمونیست به وحشت نمی‌افتادند. در صورتی که پس از وقوع جنگ و مشاهده جنایات وحشت‌انگیز نیروهای متخاصم، انسان جنگ‌زده آن دوران، با کوچک‌ترین رویدادی به وحشت می‌افتاد.

همین مسئله، برای طبقه متوسط جامعه اروپایی، که تنها هوادار رمانهای جنایی و پلیسی در اروپا بود به‌وجود آمد. پیش از جنگ جهانی، این طبقه متوسط بود که رمانهای جنایی را پیگیری می‌کرد. او هیچ‌گاه هنگام مطالعه این‌گونه آثار، دچار تشویش و نگرانی نمی‌شد. چون غالب رمانهای جنایی، به جنایاتی اشاره داشت که در طبقه اشراف و یا طبقه بالاتر از متوسط رخ می‌داد. از این رو، خواننده آثار جنایی، همواره خود را مصون می‌دید، و احساس می‌کرد ناامنی و خطر در انتظار طبقه ثروتمند است.

در رمانهای جنایی خلق شده در آن دوران، طبقه فرودست نیز برای تصاحب مال بیشتر به طبقه متوسط چشم‌داشتی نداشت. از این رو، طبقه متوسط، با خیال راحت به مطالعه آثار جنایی می‌پرداخت و از آنها لذت می‌برد. این افراد، در پایان هر داستان، به تحلیل فردی اثر می‌پرداختند، اعمال زشت و ناپسند صورت پذیرفته را محکوم می‌کردند، و در پایان سعی می‌کردند خطاهای گذشته را جبران کنند. چون آنها عاقبت کارهای زشت را می‌دیدند و هیچ دلشان نمی‌خواست به‌جای فرد خاصی مجازات شوند.

از سویی دیگر، در انگلستان، رمان‌نویسان تمایل شدیدی به طرح زندگی آرام و بی‌دغدغه در روستاها و شهرهای کوچک داشتند. آنها قصد داشتند جامعه شهری را ناامن و زشت نشان دهند. از این رو، در آثار این نویسندگان، جنایات و قتل‌های فجیع، در شهرها رخ می‌داد. اما از آنجا که انگلیسیها به تصویرسازی از شهرهای کوچک، کاخها و زندگی اشرافی علاقه‌مند بودند، ناخواسته، داستانهای جنایی خود را وارد این سرزمینها کردند.

در رمانهای مدرن جنایی نیز، غالباً جنایات مختلف در شهرهای بزرگ و مدرن صورت می‌پذیرد. در دوره معاصر، رمانهای جنایی به دو گروه اصلی تقسیم می‌شوند. یکی مجموعه داستانهای جنایی که به تحلیل رویدادهای ناراحت‌کننده روزگار، چون قتل و جنایت می‌پردازد. دیگری مجموعه داستانهای جنایی، که با اهداف شوم و مفرضانه نوشته می‌شوند.

این قبیل آثار، از سوی گروههای شیطان‌پرست یا دولتهای استعماری خلق می‌شوند. آنها بیشتر دوست دارند مردم را به سوی جنایت و انجام کارهای ناپسند هدایت کنند. در این قبیل آثار، صحنه جنایت، لحظه به لحظه تشریح می‌شود. شخصیت اصلی داستان نیز با لذت خاصی به جنایت می‌بادرت می‌ورزد. او تا پایان راه، دچار تردید و دودلی نمی‌شود، و هیچ‌گاه دچار عذاب وجدان نمی‌گردد. در این قبیل آثار، نویسنده، به عمد شخصیت‌های کاملاً بیماری را خلق می‌کند که بتواند هر کار ناپسندی را به‌راحتی انجام دهد. در صورتی که در رمانهای جنایی معتبر، خواننده شاهد چنین صحنه‌ها و شخصیت‌هایی نیست. نویسنندگان سرشناس و معروفی چون آگاتا کریستی (Agatha Christie)، دورتی، ال سیلرز

باید به خاطر داشت: نویسنده اصولگرایی که به خلق آثار پلیسی و جنایی روی می‌آورد، قصد ندارد با خلق صحنه‌های ناراحت‌کننده، خواننده را آزار دهد، و با فریب صدد ترویج جنایت و غارت انسانها باشد. او در پی راهکارهایی مناسب برای رفع مشکل است. او قصد دارد با تحلیل جنین اعمالی، از میزان جنایات بشر بکاهد، و انسان را به انجام کارهای شایسته و پسندیده تشویق کند.

باور است که داستان پلیس، به نوعی، افسانه و حکایت قرن بیستم است. دبلیو، اچ، آدن (W.H. Avden) می‌گوید: داستان پلیسی کلاسیک، تمثیلی است از مرگ شادمانیها و خوشحالیها.

در زندگی روزمره، شادیهای انسان مدام از میان می‌رود، بی‌آنکه او بداند چرا و به چه دلیل لطمه دیده و خوشبختی خود را از دست داده است. در داستانهای معتبر اصول‌گرایانه، پلیسی، برای بروز چنین رویدادهایی، پاسخی وجود دارد. به عبارت ساده‌تر، در داستانهای پلیسی و جنایی، بسیاری از رویدادهای ناخوشایند، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. خواننده آثار جنایی قوام یافته، پس از مواجه شدن با حوادث ناراحت‌کننده‌ای چون قتل یک انسان بی‌گناه، در پی کشف علل بروز چنین حادثه‌ای می‌گردد.

او می‌داند که نویسنده، چونان روان‌شناس و جامعه‌شناسی زبردست، به کشف مکنونات درونی انسانها و شناسایی بستر اجتماعی و شرایط اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه می‌پردازد. در داستانهای جنایی معتبر، هیچ قتلی بدون دلیل صورت نمی‌پذیرد. در پایان نیز، خواننده توجیه می‌شود، و بیشتر به مسائل معنوی و هشداردهنده می‌اندیشد. در عین حال که، عوامل بروز قتل و جنایت، بی‌مجازات نمی‌مانند.

منتقدین به‌طور کلی برای داستانهایی از این دست، عناوین متنوعی چون رمان جنایی، رمان پلیسی، رمان شک و انتظار، رمان اسرارآمیز، رمان تفاله خمیری مطرح ساختند. این داستانها دارای وجوه اشتراک و افتراق زیادی هستند. ارزش و اعتبار این داستانها در نوع ساختار و ژانری که در آن قرار می‌گیرند نیست؛ بلکه ارزش آثاری از این دست، به نوع دیدگاه راوی داستان در تشریح مناسبات حاکم بر جهان و توصیف جهان هستی از منظر اصول‌گرایان باز می‌گردد.

باید به خاطر داشت: نویسنده اصولگرایی که به خلق آثار پلیسی و جنایی روی می‌آورد، قصد ندارد با خلق صحنه‌های ناراحت‌کننده، خواننده را آزار دهد، و یا در صدد ترویج جنایت و غارت انسانها باشد. او در پی راهکارهای مناسب برای رفع مشکل است. او قصد دارد با تحلیل چنین جنین اعمالی، از میزان جنایات بشر بکاهد، و انسان را به انجام کارهای شایسته و پسندیده تشویق کند. نویسنده داستان جنایی به خوبی می‌داند که در

(Dorothy, L. Sayers) و مارگری آلینگام (Margery Allingham)

به هیچ عنوان، خالق قاتلان بالفطره نبودند. غالب جنایاتی که در آثار آنها رخ می‌داد نیز بدون خونریزی، و در خفا صورت می‌پذیرفت. با تمامی این اوصاف، در انگلستان، نویسندگان جنایی نویسنده، آن چنان در قید ایجاد تحول در ساختار رمانهایشان نبودند. به همین دلیل، ژانر جنایی، در این کشور پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نکرد، و پس از شرلوک هولمز، خانم مارپل و پوارو، انگلستان دیگر شاهد شخصیت‌های پلیسی مشهور و ماندگاری نبود.

برای خواننده امروزی، رمانهای جنایی، تنها کشف قاتل و علت وقوع قتل، کافی نیست. به همین دلیل است که خواننده امروزی، آن چنان از مطالعه آثار کلاسیک جنایی لذت نمی‌برد. خواننده معاصر، از مطالعه رمان لذت می‌برد، به شرط آنکه توقعات او برآورده شود. او دوست ندارد توسط نویسنده دست کم گرفته شود، و در پایان احساس کند که اغفال شده است.

متأسفانه، برخی نویسندگان جنایی نویسنده، برای ایجاد حالت تعلیق، خواننده را گمراه کرده، سررنج‌های درست و مناسبی در اختیار او قرار نمی‌دهند. آنها برای دست یافتن به خواسته خود، گاه رابطه علت و معلولی حاکم بر داستانها را هم رعایت نمی‌کنند. درحالی که در بعضی رمانهای جنایی معتبر، از همان ابتدا مشخص می‌گردد قاتل کیست و به چه دلیل جنایت کرده است. در این قبیل آثار، خواننده در پی کسب چیز دیگری است: او دوست دارد شخصیت‌های خوب و بد داستان را روانکاو کند، و به علل بروز حوادثی از این دست پی ببرد.

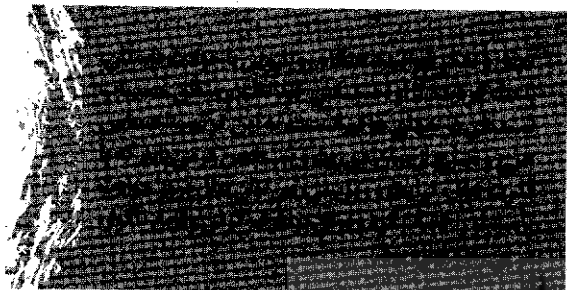
در صورتی که در رمانهای جنایی کلاسیک، خواننده، از اینکه اغفال می‌شد، لذت می‌برد. او دوست نداشت در میانه راه، قاتل را شناسایی کند. چرا که در آثار کلاسیک، همه چیز با شناسایی قاتل به پایان می‌رسید، و بعد از آن، خواننده، دیگر انگیزه‌ای برای ادامه حوادث داستانی نداشت. خواننده داستان جنایی، در هر دوره و زمانی، نیازمند نوآوری است. آن چنان که، خالق شرلوک هولمز هم، در زمان خود، دست به نوآوری زده بود. آگاتا کریستی نیز در بسیاری از رمانهای خود، دست به نوآوری زد. او، کلام راوی داستان را شبیه به کلام و لحن قاتل کرد. به همین دلیل، خواننده، هنگام وقوع قتل، بیشتر دچار اضطراب و هیجان می‌شد. چون به نوعی، احساس یک قاتل را هنگام جنایت درک می‌کرد.

در آثار آگاتا کریستی، حالت تعلیق، بیشتر در زمان قتل پدید می‌آید. در پی آن، نویسندگانی چون داشیل هامت (Dashiell Hammett) و ریچارد چندلر (Raymond Chandler) توانستند تحولی در ساختار و طرح داستانهای جنایی پدید آورند. آنها از زندگی روستایی فاصله گرفتند و فضای داستان را به زندگی شهری منتقل ساختند. خوانندگان داستانهای این افراد، با یک راوی مواجه شدند که توجیه‌گر بود و بر اساس رابطه علت و معلولی منطقی و استواری، حوادث را توضیح می‌داد. این دسته از نویسندگان احساس می‌کردند که مخاطبانشان افراد بسیار باهوشی هستند.

ریچارد چندلر دریافت که در حال حاضر، جذابیت داستان جنایی در توصیف بیشتر جهان، و علل و عوامل بروز حوادث و اعمال انسان است. لذا، برای اینکه خواننده به چنین احساسی دست یابد، باید همه چیز در سر جای خود قرار گیرد.

داستان جنایی در این دوره، توانست نیاز انسان را تأمین کند و پاسخگوی بسیاری از سوالات انسان در خصوص علل بروز حوادثی از این دست باشد.

در داستانهای جدید جنایی، تمامی سررنجها به خواننده داده می‌شود، تا



او همچون پلیس به تفتیش بپردازد و در پی کشف قاتل باشد. این روند، باعث گردیده تا خواننده خود را شریک پلیس بداند، و لحظه به لحظه، در کشف جنایت پیش رود.

این نوع از داستانهای پلیسی به یک بازی پازل می‌ماند که به تدریج باید درست شود. خواننده، در چنین حال و هوایی است که احساس می‌کند به آرامش رسیده است. چون این اوست که معما را حل می‌کند. او احساس می‌کند فرد باهوشی است، و خود به رازها پی برده است. در صورتی که در آثار گذشته، خواننده، در پایان کار غافلگیر می‌شد و احساس می‌کرد. این، تنها پلیس زبردست داستان چون شرلوک هولمز است که می‌تواند آن را رمزگشایی کند.

در پایان این گونه داستانها خواننده احساس می‌کرد آن چنان باهوش نیست. در صورتی که نویسنده، هیچ‌گاه علایم و سررنجها را در اختیار خواننده قرار نمی‌داد تا او هم، چون پلیس زبردست، به کشف ماجرا بپردازد.

تعقل و تفکر خواننده، هنگام رویارویی با حوادث داستان، باعث گردیده تا او احساس کند نظم و منطق حساب شده‌ای در جهان حاکم است. به این ترتیب احساس هرج و مرج از میان می‌رود، و شخص درمی‌یابد که با قدرت عقل، درایت و ریزبینی، می‌توان علل بروز حوادث تأسفبار را کشف کرد و برای برطرف کردن وقایع ناگوار، در پی راه و چاره بود.

کشف جرایم و ریزبینی، برای پی بردن به رازهای نهفته در داستان، می‌تواند برای خواننده، در کشف زندگی و کسب تجربه‌های ناب و ارزشمند، مفید باشد. در حقیقت پیگیری داستانهای جنایی ارزشمند و مطالعه این گونه آثار، به خواننده، تجربه درست زندگی کردن را می‌آموزد. از آن پس، او هنگام رویارویی با حوادث مشابه روی داده در داستانها و یا شخصیت‌های حقیقی که در داستانها هم مشابه آنها وجود دارد، از تجربه کافی برخوردار خواهد بود و می‌داند در شرایط مختلف چه واکنشی نشان دهد و یا این افراد چگونه برخورد کنند. به همین دلیل است که مطالعه آثار داستانی جنایی و پلیسی می‌تواند برای انسان مفید باشد. به شرط آنکه در گروه آثار اصولگرایانه باشد.